

■ مر ترضی فتحی

می‌گویند «برانی‌ها حافظه تاریخی ندارند» اما بخش چند سریال تاریخی در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد این فرضیه چندان معتبر نیست و برانی جماعت نه تنها حافظه‌ای قوی از جزئیات تاریخ در ذهن دارد، بلکه مدام در حال رصد است تا ببیند کجا محتوایی بنشینند. این پیگیری تا بدان جا گسترش یافته که اغلب کارگردان‌های فعال در این عرصه وقتی بخواهند از جنبه‌ای دراماتیک به تاریخ بپردازند هم دست و دلشان می‌لرزد و نگران می‌شوند که مبادا به تصویر کشیدن تاریخ از دریچه ذهن قصه‌پردازشان، واکنش‌هایی منفی به دنبال داشته و آنها را به تحریف تاریخ متهم کند.
بخش سریال تلویزیونی «معمای شاه» از شبکه یک سیما نشان داد همچنان آثار نمایشی حوزه تاریخ با این حساسیت مواجه هستند. اما درباره این سریال وضعیت کمی تفاوت پیدا کرده و این حساسیت به مقابله تبدیل گردیده و برخی منتقدان در صدد نفی هر آن چیزی هستند که در این اثر تلویزیونی بیان می‌شود. در مقابل این گروه از بینندگان به‌شدت به دنبال بزرگ‌نمایی پهلوی» نام‌برده می‌شود. آنها در صفحات فضای مجازی از «رضاخان» به‌گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویی «امیرکبیری» با پنج برابر بیلان کاری بوده است! در مطلبی که می‌خوانید، جنبه‌هایی از این موضوع به زبان و دیدگاهی ساده و آکاوی شده است.

■ ایران و استعمار

نقد و تحلیل شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در ۱۵۰ سال اخیر بدون در نظر گرفتن مسئله‌ای مهم به نام «استعمار» غیرممکن است. بخش عمده‌ای از مصائب و مشکلات کشور در این دوره تاریخی خاص متأثر از این مسئله است. وقوع دو جنگ جهانی در دنیا، قرار گرفتن ایران در منطقه‌ای استراتژیک، برخورداری کشورمان از منابع طبیعی همچون نفت و مسائیل دیگر سبب شده تا کشورمان همواره در نقشه‌های استعمارگران دنیا که پس از دو جنگ عالم گیر جهانی، نظامی تازه در جهان را بنیاد گذاشتند، نقش و جایگاهی ویژه داشته باشد. برخی تحلیلگران حتی تحمیل جنگی سه‌ساله به ایران را هم در ادامه همان نگاه استعماری قلمداد می‌کنند که سبب شد کشور انقلابی ایران، با چالشی جدی مواجه شود و حتی در آستانه سقوط و تجزیه قرار بگیرد که خوشبختانه چنین نشد.

اگر کلیدواژه «استعمار» را از تاریخ ایران حذف کنیم، حاصل تحلیل‌ها و برداشتهای تاریخی به بیراهه می‌گذاشته، نقش و جایگاهی ویژه داشته باشد. برخی تحلیلگران حتی تحمیل جنگی سه‌ساله به ایران را هم در شبکه‌های مجازی عنوان می‌شود که مثلاً «اگر رضاخان نبود، ایران تجزیه می‌شد و دیگر چیزی از ایران و ایرانی باقی نمی‌ماند»!

بر اساس اسناد و کتاب‌های تاریخی منتشرشده و منابع غربی می‌توان دریافت که «ایران رضاخانی» حاصل برنامه‌ریزی و نقشه استعمارگران برای ایجاد حکومتی بنیاست در میانه خاورمیانه بوده است. کما اینکه دولت‌های غربی حتی تا دهه‌های اخیر چنین شیوه‌ای را درباره کشورهای عربی و امریکای لاتین هم در پیش گرفته و بارها شاهد استقرار حکومت‌های دست‌نشانده، کودتا علیه حکومت‌های مردمی و حمایت از چهره‌های وابسته در این کشورها بوده‌ایم.

■ هر دولتی خدماتی دارد!

در چنین شرایطی طبیعی است دولت‌های جدید و از راه رسیده، هر جای جلب نظر ملت مردم‌نیزماند ارائه خدماتی به جامعه باشند. اگر پهلوی جابگزین قاجار شود و آب از آب نخورد، چه دلیلی برای حمایت از حکومت جدید وجود دارد؟ یا در چنین شرایطی جامعه نخواهد گفت: «صد حیف که این آمد و صد حیف که آن رفت»؟ بر همین اساس جامعه ایران پس از قاجار نیز انتظار داشت این تغییر حکومت و آمدن دولتی تازه، به ارائه خدمات و تغییرات منجر شود. البته این تغییرات با بهره‌گیری از نیروهای خارجی صورت گرفته و اصطلاحاً «بومی» نبوده است. بخش عمده‌ای از ساختوسازهای

رضاخانی با بهره‌گیری از مهندسان آلمانی انجام شد که بعد از جنگ جهانی اول و در اثر رکود حاکم بر آلمان پس از جنگ، به دنبال یافتن موقعیت و مکانی برای شغل بودند و یک حکومت تازه تأسیس همچون ایران رضاخانی می‌توانست پذیرای آنها باشد. البته در تحلیل‌های علاقه‌مندان رضاخان هیچ‌گاه سود و زیان حاصل از این استقرار آلمانی‌ها بیان نمی‌شود که آیا مثلاً مجموع خدمات آنها در ایران، با هزینه‌سازی برای اشغال پنج‌ساله ایران تناسب دارد یا خیر؟ و اگر این خدمات در ایران اتفاق نمی‌افتاد اما کشور برای پنج سال اشغال نمی‌شد و تمامیت ارضی ایران با تهدید مواجه نمی‌گشت، چه اتفاقی رخ می‌داد؟!

■ علاقه‌مندی جامعه ایران به قهرمان پروری!

معروف است ایرانی‌ها علاقه زیادی به قهرمان‌سازی و بُت‌ساختن از چهره‌ها دارند. کافی است هنرمندی فوت کند یا ورزشکاری دار فانی را وداع گویند تا حجم فراوانی از نظرهای اغراق‌آمیز درباره وی منتشر شود و در حد و اندازه‌های بزرگ موردتمجید قرار بگیرد. هنرمندان فراوانی بودند که در زمان حیاتشان، آدم‌ها حتی حاضر به خرید آلبوم موسیقی آنها نیز نبودند از «گزینۀ دانلود» برای گوش دادن آثار آنها استفاده می‌کردند اما در زمان مرگ، با حجمی عظیم از استقبال مردمی مواجه شدند!

«رضاخان» نیز کمابیش واجد همین نوع نگاه است. نمی‌توان منکر پاره‌ای از کارکردهای او شد و به‌هر حال در مقام یک شاه، رویدادهای فراوانی در زمان وی صورت گرفته است اما آیا رئیس یک مملکت، مسولیت و شأنی همچون «پیمانکاران ساختمانی» دارد یا اینکه وظیفه او «سیاست‌گذاری و هدایت جامعه» به سمتی است که چنین اتفاقی‌هایی در آن رخ دهد؟ نکته دیگر اینکه آیا می‌توان اقدامات رضاخان در ایران را جدا از تحولات

تاریخ

گفت‌وگو با ۸۸۴۹۸۴۲۸



نظری برچند انگاره تاریخی ایران معاصر به بهانه بخش سریال «معمای شاه»

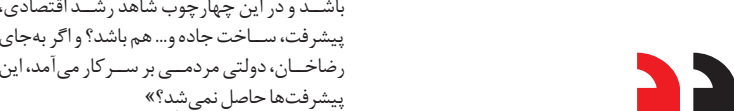
ابطال چند فرضیه

دنیابرسی کرد؟

در دوره و عصر رضاخانی، شخصیت‌های دیگری هم در دنیا ظهور و بروز یافتند که از جمله آنها می‌توان به «هیتلر» و «استالین» اشاره کرد که هر دو آنها به جهت نحوه اداره کشور و حاکم‌نمودن نظامی و دیکتاتوری، شباهت فراوانی به رضاخان داشتند. واقعاً تا چه اندازه حجم فعالیت‌های صورت گرفته توسط رضاخان با این افراد قابل‌مقایسه است؟ «دولت‌های اقتدارگرا» همواره فعالیت‌های عمرانی و زیرساختی مهمی را به انجام می‌سانند و تلاش می‌کنند ویتربینی جذاب از خود ارائه دهند. سرهنگ قذافی در مدت حکومت خود لیبی را به یکی از بزرگ‌ترین کشورهای توریستی تبدیل کرد و سطح رفاه بالایی برای مردمش فراهم کرد. حتی «صدام» نیز به‌واسطه اقدامات عمرانی‌اش همواره موردتوجه مردم کشورش بود. نمونه دیگر، دولت‌های چین مانو و روسیه کمونیستی هستند که هر دو آنها در مقاطع تاریخی مختلف مورد رشک و حسد دنیا بوده‌اند اما چرا نظامی مانند سرهنگ قذافی اخیر چنین پاسخی همان است که می‌توان درباره انقلاب ۵۷ ایران ذکر کرد. اقتدار، عمران، آبادی و... - حتی اگر بپذیریم دوره پهلوی شاهد الگویی واقعی در زمینه عمران و توسعه بوده- همه آن چیزی نیستی می‌شود؟ یک کشور از دولت خود می‌خواهد و دولتی که بدون در نظر گرفتن خواست و رأی مردم و با «وابستگی» بخواهد کشور را اداره کند، قطعاً با واکنش منفی مردم مواجه خواهد شد.

■ دیگران کاشتنند تا رضاخان برداشت کند!

آنچه در اغلب متن‌های اغراق‌آمیز و سستایش‌گونه رضاخانی پنهان مانده، این است که عمران و



در دوره رضاخان اگر هم پیشرفت‌ی صورت گرفته، با سرکوب ملت و بستن دهان آزادی‌خواهان بوده است. نسل امروز خاطره و درکی از دوران پهلوی ندارد اما کافی است از آدم‌های ۵۰ساله اهل مطالعه بپرسد: «در دوره پهلوی دوم، مثلاً به همراه داشتن کتاب سرما یه نوشته کارل مارکس چه عقوبتی به دنبال داشت؟»



آبادی پدید آمده توسط این شخصیت - آن‌هم در محدوده‌های کوچک و نه کل ایران - حاصل کدام برنامه‌ریزی و تدبیر است؟ مثالی از ایران امروز می‌زنیم. آیا شهردار فعلی تهران می‌تواند ادا کند از زمان حضور او در این مسند، نقشه مترو کشیده است و خطوط مترو تا این اندازه گسترش یافته شده؟ پاسخ «خیر» است. قطعاً هر اقدامی حاصل بهره‌گیری از برنامه‌ریزی‌های قبلی بوده و چنین مسئله‌ای در دوره رضاخان نیز صادق بوده است. تأسیس دانشگاه، ایجاد راه‌آهن، فرستادن دانشجویان فرنگی و... که از آن به‌عنوان افتخارهای دوره رضاخانی نام‌برده می‌شود، همه مصوبات مجلس مشروطه اول است که در زمان رضاخان اجرایی شد. توجه داشته باشید که در همان دوران، در کشورهای غربی طبقات سرمایه‌دار و قدرتمند اقدام به ساخت جاده و راه‌آهن می‌کردند اما در ایران که به لطف رضاخان دچار انسداد سیاسی شده بود، احزاب سرکوب‌شده بودند، تمام نیروهای سیاسی اعم از چپ، لیبرال، مذهبی و... منکوب‌شده بودند و نهادهای توسعه سیاسی که با مشروطه آغاز شده بود خشک‌کننده شده بودند؛ این اقدامات به نام یک نفر ثبت‌شده. در نظر داشته باشید که حتی این میزان از توسعه هم نسبت به کشور همسایه یعنی روسیه، بسیار ناچیز و حتی رقت‌انگیز است. در سال ۱۹۱۷ انقلابی در روسیه به وقوع می‌پیوندد که در ادامه روس‌تازاده‌ای مانند استالین رهبری آن را به عهده می‌گیرد. این انقلاب ۵۲سال بعد آدم به فضا می‌فرستد اما در داخل ایران و در همین مدت چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

در تحلیل وقایع دوران رضاخانی یک سؤال وجود دارد و آن اینکه «یا ایران نمی‌توانست پس از مدرسه و آن اقدامات، حکومتی دموکراتیک بر سر کار داشته باشد و در این چهارچوب شاهد رشد اقتصادی، پیشرفت، ساخت‌جاده و... هم باشد؟ و اگر به‌جای رضاخان، دولتی مردمی بر سر کار می‌آمد، این پیشرفت‌ها حتماً رخ می‌شد؟» سؤال دیگر اینکه اساساً اقدامات عمرانی رضاخان تا چه اندازه نتیجه برنامه‌ریزی علمی او بوده و تا چه اندازه درک شخصی اندک و محدود او از شرایط دنیا به‌عنوان فردی کم‌سواد پشتتوانه این اقدامات بوده است؟ اینکه فردی مانند رضاخان در تنها سفر خارجی‌اش، مهیوت پیشرفت ترکیه شود و برداشت او از این پیشرفت این باشد که «چون آنها حجاب را کشف حجاب زنان» و «تغییر اجباری کلاه مردان» منجر می‌شود که طی آن بخش عمده‌ای از جامعه ایرانی با بحران مواجه می‌گردند. اتفاقی که مصدق طی فرایند مطالعاتی همان نتیجه‌ای را از این بگیرد که موردنظر سازندگان است اما قطعاً در تاریخ مسیر مطالعاتی، سؤال‌هایی مهم و جدی بار دیگر در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد و دوباره به آن پاسخ داده می‌شود. سؤال‌هایی مانند:

«چرا مردم ایران علیه حکومت پهلوی انقلاب کردند؟» «یا انقلاب مردم ایران، قیامی جهت کسب رفاه و ثروت بیشتر بود؟» «یا طبقات مختلف مردم به دنبال کسب سهم بیشتری از درآمد نفت بودند؟» «چرا از میان تمامی مردم‌هاو چهره‌های سیاسی آن دوره، فقط امام خمینی (ره) با اقبال حداکثری جامعه مواجه شدند؟» «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی چه اندازه نسبت به دیگر خواسته‌های مردم در آن دوره ارجحیت داشت؟»

■ پاسخ‌هایی که منتظر شنیدن آن از معمای شاه هستیم

ساخت سریالی از جنس «معمای‌شاه» از این منظر ضرورت می‌یابد که ذهن بینندگان را برای مطالعه تاریخ تحریک کند. لزومی هم ندارد تا بیننده سریال طی فرایند مطالعاتی همان نتیجه‌ای را از این بگیرد که موردنظر سازندگان است اما قطعاً در تاریخ مسیر مطالعاتی، سؤال‌هایی مهم و جدی بار دیگر در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد و دوباره به آن پاسخ داده می‌شود. سؤال‌هایی مانند:

«چرا مردم ایران علیه حکومت پهلوی انقلاب کردند؟» «یا انقلاب مردم ایران، قیامی جهت کسب رفاه و ثروت بیشتر بود؟» «یا طبقات مختلف مردم به دنبال کسب سهم بیشتری از درآمد نفت بودند؟» «چرا از میان تمامی مردم‌هاو چهره‌های سیاسی آن دوره، فقط امام خمینی (ره) با اقبال حداکثری جامعه مواجه شدند؟» «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی چه اندازه نسبت به دیگر خواسته‌های مردم در آن دوره ارجحیت داشت؟»

«نقل از کتاب «سیاست موازنه منفی کی استخوان ج ۲ ص ۷۹ به نقل از اقتصاد سیاسی ایران، صفحه ۱۸۹»

پیش‌خوان

در حاشیه انتشار دواتر تاریخی درباره مذهب‌سازی دولت‌های غربی

«جاسوسان مذهب‌ساز استعمار» در یک نگاه

■ حسن علوی‌زاده

شاید آن زمان که صوفیه برای اولین بار پس از ساسانیان، به‌طور یکبارچه بر ایران حکومت کردندوبا رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه - روح اسلام اصیل - بر تمامیت ارضی ایران در مقابل دشمنان شرق و غرب تأکید کردند، پایتخت تشیع را مرکز شخصیت‌های برجسته دینی کردند، دشمنی با دشمنان، نیزنگ شوم اسلام منهای روحانیت را، در مورد ایران همیشه شیعه بعد از اسلام لازم دانستند.

دوران قاجاریه که کمابیش این سنت حسنه حفظ شد، توفان تجدد همراه با وزش نسیم علوم جدید به عنوان دو رویه تمدن غرب با بهای‌های آن را لرزاند. این دو رویه تمدن غرب در جامعه اسلامی ما که آن روز چه به لحاظ سیاسی، چه به لحاظ علمی و چه از نظر فرهنگی برای پرداختن به آن امور راه طولانی در پیش داشت، شرایطی را ایجاد کرد که به استعمار پیچیده، مرموز و مکار و روشنفکران غرب‌زده فرصت همکاری داد.

بی‌توجهی دینمداران و متفکران خودمحور که سلیقه خویش را بر صلاحیت‌های عالمان دشمن‌ستیز ترجیح می‌دادند، مقدمه‌ای بود که پذیرا شدن فرهنگ‌های غربی را در ایران شیعه‌جایگزین ناپذیرا بودن کند. روحانیت کلاه اجباری پهلوی تن در ندهد... او جبه صدارت و وزارت لقب فلان‌الدوله و فلان‌السلطنه تن به ذلت جاسوسی سفارتخانه‌های روس تزار و انگلیس کهنه‌کار داده بودند، به ریشه‌های سیاست استعمار

داده بودند، به ریشه‌های سیاست استعمار

داده بودند، به ریشه‌های سیاست استعمار

داده بودند، به ریشه‌های سیاست استعمار

داده بودند، به ریشه‌های سیاست استعمار

داده بودند، به ریشه‌های سیاست استعمار



کعبه عیسی بن‌علی

حقایق تحریف شده آئین حضرت عیسی بن مریم(ع) و در حقیقت تحریف‌زدایی شریعت حضرت موسی(ع) را تحمل کرده و اثر جاودانه و مبینه حقایقی که واتیکان مرکز مسیحیت کلیسای ی آن را پنهان داشته‌را به دوستداران واقعی حضرت عیسی مسیح(ع) تقدیم کرده است. مطالعه اثر محققانه‌ای که پیش روی شماست، مسیحیت کنونی را با عنوان «مسیحیت کلیسایی» معرفی کرده است که چگونه با شعار بی‌محتوای محبت مردم کلیسا تکان‌دهنده‌ترین جنایات و بی‌رحمانه‌ترین برخورد را با مخالفان خود حتی دانشمندان مقامات روحانی مسیحی داشته است. مسیحیتی که با زمره‌های مذهب و دل‌نواز ارگ بادی کلیسایی به نمایش گذاشته می‌شود، واقعیتی که در طول تاریخ مسیحیت واتیکانی پنهان نگاه داشته‌اند تفاوتی مانند پهلود حواری با مسیح بن مریم دارد. آنجا که باید مسیحیت به نمایش درآید و دل‌های خسته و روح‌های مضطرب و نارام را جذب کند، با مسیحیتی که تصمیم به قتل مقامات روحانی مخالف پاپ‌ها توأم است و به خاطر اعتراض‌های سیاسی، سر راهبان و راهبه‌ها از بدن جدا شده می‌شود، تفاوت دارد. مسیحیتی که صدای دلنواز ارگ آن آدمیزاده خسته‌خویش را با نغمه دلنشین کروانان درمان مقطعی می‌کند، همان مسیحیت خشن و خونخوار کلیسایی است که بنا بر تصمیم‌عالی‌ترین مقامات واتیکان مخالفان دانشمند خویش را زنده زنده می‌سوزاند و حتی در پیشرفت اهداف استعماری کلیسا، دختران ۱۳، ۱۴ساله با تهمت‌های واهی اعدام‌شده‌اند و امروز که در تشکر از جنایاتی که صهیونیسم در غزه مظلوم مسلمان مرتکب شده است به فلسطین اشغالی می‌رود. در واقع مسیحیتی که در کلیساها به نمایش گذاشته می‌شود دام و نانه صیادی مقامات به اصطلاح روحانی کلیسایی است.